

جنگ نقطه سرنوشت است

رمان ایران‌شهر این ویژگی را دارد: آقای شهسواری در این رمان تعداد زیادی شخصیت خلق کرده از اقشار و طبقه‌های مختلف اجتماعی. زمانی که نویسنده می‌خواهد شخصیت جدیدی را وارد رمان کند برایش یک شجره‌نامه ترسیم می‌کند تا مخاطب با خواندن چند صفحه با او آشنا شود. احتمالاً نویسنده می‌خواهد به ریشه‌دار بودن شخصیت در محل زندگی‌اش تأکید کند. این شخصیت‌ها از نقاط متفاوت در شهرهای دور از یکدیگر شروع به حرکت می‌کنند تا برسند به یک نقطه کانونی در مناطق جنگی. جنگ نقطه سرنوشت است. با نگاهی به تاریخ‌مان به این حقیقت واقف می‌شویم که جنگ هشت ساله با عراق روی سرنوشت‌مان تأثیر عمیقی گذاشته است. پیش از این جنگ، جنگ با روسیه و قبل از آن چالدران را داریم. وقتی جنگی رخ می‌دهد تمام حیثیت عاطفی، اجتماعی، تاریخی، ملی و اقتصادی یک کشور در یک نقطه جمع می‌شوند. نحوه حضور این جنبه‌ها در جنگ آب‌شخور میرانی است که پشت سرشان است؛ برای مثال نوع جنگیدن ما نشان‌دهنده جنس اقتصاد، دین، فرهنگ، نظم اجتماعی و... کشورمان است. در واقع جنگ نقطه قضاوت تاریخ درباره ماست. ما در این نقطه به صحنه می‌آییم و وارد این آزمون می‌شویم. زمانی که این آزمون را پشت سر گذاشتیم، خود آن جنگ تبدیل می‌شود به آزمونی برای دوران بعد از جنگ. ما بعد از جنگ تغییر می‌کنیم.

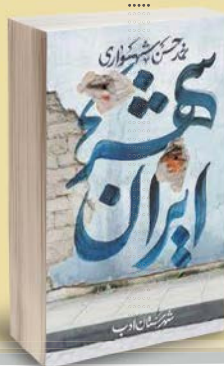
سیمیعی: وقتی می‌خواستیم رمان را بنویسیم، با این پرسش سراغ کتاب می‌رفتیم که آیا می‌توانیم انتظار مواجهه با یک ملی داشته باشیم؟ بعد از جنگ ۲۵ کشورمان با روسیه، جنگ با عراق، این جنگ در تاریخ معاصر ایران (در گذشته) محسوب می‌شود. بنابراین دمان قضاوت کنیم و اگر رمانی بتواند رمان ملی باشد. رمان از آن فرم‌هایی است که سرنوشت‌نویسنده قضاوت کرده است. می‌برد و در نهایت تبدیل می‌شود به یک فرم تبدیل شده به محل قضاوت یخی؛ درباره محیطی که نویسنده در آن می‌آید هم همین اتفاق رخ می‌دهد. نه به نقص‌های ما اشاره کند، بلکه خود ما را تبدیل شود و در نهایت با این که یک فضای خیالی حرف می‌زند ما با برآمده‌ترین نظر می‌گیریم.

زن ایرانی در ایران‌شهر، پرده‌نشین نیست

اکبری دیرگاه: یکی از مباحث مهم درباره رمان ایران‌شهر بحث زنان است. در رمان آقای شهسواری حضور زنان را به صورت اکثری در ساحت‌های مختلف می‌بینیم و از قضا همگی فعال و کنشگرند. زن ایرانی در ایران‌شهر پرده‌نشین نیست. شخصیت‌های زهرا، فاطمه، شهره، مرجان، سارا، سیما، شهلا، کریم، بی‌بی و... هر کدام بخشی از چهره زن ایرانی را نمایش می‌دهند و نقشی فعال در روند داستان دارند: هم معشوقه‌اند، هم خانه‌رامی‌گردانند، هم پرستارند، هم عزاداری می‌کنند و هم می‌جنگند.



مواجهه انسان ایرانی با مساله آغاز جنگ در سال ۵۹ خیلی جالب است و شهسواری آن را به خوبی نشان می‌دهد. در جنگ ایران و عراق چه اتفاقی افتاد که انسان ایرانی تبدیل شده به سرباز؟ فقط سرباز ارتش نبود که از مرز دفاع کرد، همه مردان سرباز شدند. انسان ایرانی بعد از جنگ جهانی دوم، تجربه اشغال و در جنگ ایران و روسیه، تجربه تجزیه را دارد. با توجه به تاریخ سه هزارساله‌اش نمی‌خواهد این مصائب برایش تکرار شود. بنابر این به شکل خودآگاه یا ناخودآگاه مرد، زن، پیر، جوان، کودک و بزرگسال از همه نژادها تبدیل به سرباز می‌شوند تا از مرز دفاع کنند. برای من نکته جالب در این رمان این است که چگونه تمام اعضای مدینه تبدیل می‌شوند به سرباز. در این رمان هیچ تفاوتی بین ارتش، سپاه، فرماندهان یا دانشجویان دانشکده افسری وجود ندارد. همه سربازند. اتفاقاً از تبدیل شدن ایران به ایران‌شهر همین است: این ماهیت‌ها و کثرت به وحدت می‌رسند و می‌شوند سرباز. ایران‌شهر به انسان ایرانی نشان می‌دهد که باید در شرایط مشابه تبدیل شود به سرباز. این موضوع با فلسفه ایرانی بعد از مصلدرا سازگاری دارد: که اصالت با وجود است و وجود هم واحد است.



ما چطور مردمی هستیم؟

سیمیعی: در ایران‌شهر یک خط روایی درباره سیاست وجود دارد. سیاست - تا جایی که به نظریه سیاسی برمی‌گردد - خیلی به جنگ مرتبط است. در ادبیات کلاسیک ایران ما از سیاست مُدُن یا شهر هم صحبت کرده‌ایم؛ یکی از درخشان‌ترین آثار در این حوزه کتاب سیرالملوک یا سیاست‌نامه‌هاست. خواجه نظام‌الملک طوسی است. خواجه در این کتاب درباره جنگ هم بحث می‌کند. در متن مهم کلاسیک ما شاهنامه، علاوه بر توصیف صحنه‌های نبرد و کشتی پهلوانان، بخش‌های مفصلی دارد درباره ادب زندگی؛ چطور بایستید، بنشینید، به سفر بروید، اسب انتخاب کنید، به خواستگاری بروید و عشق‌ورزی کنید. خود زندگی می‌تواند نشانه‌ای از حماسه باشد.



در جلد دوم و سوم رمان ایران‌شهر آسان است، هنگام خواندن تصاویری از میادین نبرد، بیمارستان‌ها و فضاهای مرتبط با جنگ عواطف ملی ما بیدار شوند اما چطور با خواندن جلد اول و پنجم - که درباره زندگی روزمره مردم خارج از فضای جنگ است - به این نقطه کانونی برسیم؟ انگار داریم بیت‌هایی از شاهنامه را می‌خوانیم که درباره ادب زندگی است.

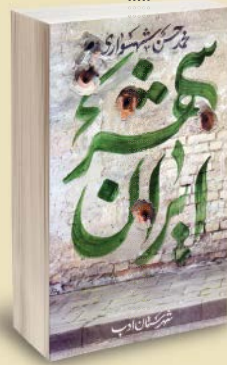
درست‌ما، امر غنایی در امر حماسی است و برعکس. هنرمندی که هستی را در اثر هنری متجسم کند اثر حماسی خلق کرده است. فرض می‌کنیم اثری داریم که به لحاظ فنی رمان است و نقطه

تجمع عاطفی یک کشور (برانگیختگی اجتماعی) را نشان داده است؛ در این

نقطه خود رمان می‌تواند قاضی ما باشد.

اگر این رمان خوب نفروشد، احتمالاً خبر بدی است درباره جامعه کتابخوان ما. اگر رمان وظیفه خود را انجام داده باشد و منتقدان به آن اقبال نکرده باشند می‌تواند در مقام قضاوت منتقدان کشور قرار گیرد و آنها را محکوم کند.

اگر متفکران حوزه علوم انسانی به چنین رمانی ارجاع ندهند، این رمان می‌تواند علم را در این جامعه مورد پرسش قرار دهد. رمان ایران‌شهر به سطح رمان ملی خیلی نزدیک است. با این توافق می‌توانیم از این رمان ببرسیم که ما چطور مردمی هستیم؟



سه کلان‌روایت در باب هویت ایرانی

دهد. در چنین خوانشی نگاه‌های دیگر مغایرت دارند با اصالت ایرانیّت. این روایت همان نقطه‌ای است که اختلافات را تشدید کرده است.

در دوران پهلوی اول و دوم روایت غالب تلاش برای در کنار هم قرار دادن نگاه تجددگرایانه و مدرنیست‌سویان با باستان‌گرایی است. در این دوران نیروهای اسلام‌گرایانه یا نیروهایی که اکنون وجودی خود را در دین می‌دانستند به حاشیه رانده شدند. در جمهوری اسلامی دقیقاً برعکس است. ایران‌شهری که شهسواری صورت‌بندی می‌کند، ایران‌شهری است که به نوعی تنوع و تکرار را ذیل کلان‌روایت اسلامی قرار می‌دهد.

نکته مهم دیگر در این رمان اشاره به سه جریان مهم ایدئولوژی در دهه ۳۰ شمسی در ایران است: جریان چپ یا کمونیسم که بیشتر نیروهای تحصیلکرده، مترقی و روشنفکر بودند، جریان ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم که برخی به سمت آن می‌رفتند و جریان سوم همان جریانی است که انقلاب و بعد جمهوری اسلامی را شکل می‌دهد. در دوران قاجار و پهلوی دو کلان‌نهاد بسیار قدرتمند در کشور داشتیم: نهاد سلطنت و نهاد دیانت.

روحانیون نمایندگان نهاد دیانت بودند و پادشاهان نمایندگان نهاد سلطنت. علما مستقل کار می‌کردند و هیچ‌وقت در دستگاه خلافت قرار نمی‌گرفتند. هویت خود را از قدرت نمی‌گرفتند. در دوران جمهوری اسلامی این پرسش باقی مانده که اگر مذهب قدرت را در دست بگیرد چه کسی می‌تواند آنها را کنترل کند؟ به نظر من این پرسش در روایت محمد حسن شهسواری به زیبایی بیان شده است. نویسنده فقط به کاراکترها و حوادث نمی‌پردازد، بلکه بلند بلند دغدغه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی انتولوژیک را مطرح می‌کند.

میری: در ۱۵۰ سال اخیر ایران،

سه کلان‌روایت در باب هویت ایرانی وجود دارد. یکی از این کلان‌روایت‌ها دال مرکزی را ایران باستان می‌داند و اصالت را به آن می‌دهد. در این کلان‌روایت ورود اسلام به ایران یک کاتاستروف (فاجعه) است. در کلان‌روایت دیگری پیش از اسلام را جاهلیت (دوران تاریکی و ستمگری) می‌داند و ظهور اسلام و ورودش به ایران را آغاز ایرانیّت.

در این کلان‌روایت ایرانی بودن با مسلمان شدن و روی آوردن‌شان به تشیع رسمیت می‌یابد. در کلان‌روایت سوم از هویت ایرانی دوران اسلامی دوران روشنی نیست و اساساً بیداری ایرانی و آگاهی تاریخی ایرانیان در دوران مدرن اتفاق می‌افتد. در این کلان‌روایت یک تصویر تجددگرایانه از هویت ایرانی داریم. این سه کلان‌روایت به نوعی در ذهن و زبان ایرانیان وجود دارد. البته گاهی درهم‌تنیدگی و پیوستگی دارند با هم، ولی در بزنگاه‌های تاریخی هم سعی می‌کنند خلوص‌گرایانه در برابر هم صف‌آرایی کنند.

روایت آقای شهسواری از ایران و ایرانیّت را ذیل نگاه اسلام‌گرایانه می‌بینم. در این کلان‌روایت تلاش می‌شود ثقل هویت ایرانی با دین اسلام شکل گرفته، رشد و صیانت کند. در این روایت سعی شده به مؤلفه‌های حاشیه‌ای زیر چتر کلان‌روایت اسلامی معنا داده شود. این خوانش تلاش می‌کند ایرانیّت را تقلیل بدهد به اسلام و تشیع و قبل و بعد و هرآنچه هست را باید ذیل این روایت قرار

